[illegible]

ای وطن [illegible]

تا وطن [illegible]

[illegible] ای وطن [illegible]

[illegible]

تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش اندر زن درین خانه ویران [illegible]

[illegible]

حکایت [illegible]

[illegible]

[illegible] سنه ١٣٣٠
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] ٢ [illegible]

صورت [illegible] ٣
[illegible] ذی القعده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایلچی لخمن برت عالم پنبه زار
پنبه و لذرو دها ای عزمه کذار

حکایت شخص بازرگان

این بازرگان بعنوان تجارت خواست بیرون بیاید برزنش گفت چه میخواهی
برای تو سوغات بیاورم بعدن چیز بد فرزش گفت چه میخواهی گفت معدن چیز
پیش هر کدام اهل خانه وقت هر کدام چیزی خواستند یک دانه طوطی گرفته بود
در قفس کرده بود پیش او رفت سوغات پیش ان طوطی آمد طوطی جان
تاجر میروی برای طوطی آمد گفت من چیزی طلب نمیخواهم زمانیکه بهندوستان
رسیدی بصحرا رسیدم مرا بایشان برسان بگو یک فقیر بی مجبور ازد جلف
در شما در قفس افتاده محبس گفت این کلام فوری دید همان طوطی افتاد و مرد
آقا تاجر متفکر متحیر چرا باید من این خبر باین جانور ببرم که بمیرد چرا بایدازبان
هم سوگند بذارم گذشت تا زمانیکه برگشت الخبر سوغات اهل خانه را خواسته
همه نداورد تا رسید بران طوطی پیش طوطی آمد پرسید آیا سلام مرا
رسانیدی گفت بلی لحظه من پیغام تو رسانیدم فوری از بالدری درخت
افتاد بمرد دید این مرغ هم بنا کرد لرزید افتاد بمرد تاجر بنا کرد بگریه زدن
نوکر قرار داد سر دیگر زبانت سوخت هلاک چرا آمدی این خبر

باز با این مرغ دادرس قفس باز کرد دم مرغ گرفت کشید انداخت بدور
یکدفعه دید حرکت کرد پرواز کرد بالای درخت نشست آقا تاجر انگشت بدندان

حکایت شخص رفت خواست کار عیالی کرد تا اینکه زنی خواست در شب

زفاف داماد دید عیالش کور است گفت چرا کوری بعد از اینکه لال باشم
گفت کجا لش بود بدست دستش بود دید فالج است گفت تو دست خالی
ست گفت کجا شیش بود دید گفت خوب علی الله موقع مطلب شد دید
او سوم ندارد گفت تو که اصلا سوم نداری گفت کجا شب بود دیده

کتبه صاحب حکایات بیدم ... افغان ... ۱۳۴
تمام شد
۸ ...

آفرا از کوری ندیده گریان رفتم آدم با تو بانک عدوان رفتم گر تو با جمله شیدان بهشت رفتی
من سوی شام بهمراه اسیران رفتم بعد از تو به بی عطش تشنه لبان با یتیمان بکوه
ویران رفتم خاک برفرق منه خواهر بیسی کر تو بو جسم صد چاک ... به بیابان رفتم
بر سر نعش تو نگذاشت بجا غم چون شمر با سر پاک تو از ... رفتم

بعد از ... علی اصغر کردید ... دیده زخون ... جانب ... دان بار ... کردید
... که از ما در ... علی اصغر میکرد

علم افتاد چو از دست علمدار حسین ... یار حسین ... عباس
... خون دل از دیده خون بار ... دید بیدست جوان پیکر در خون شده را ... کرد
تن افکار حسین قطعه قطعه چو نظر کرد تن اطهر او پاره پاره ز الم گشت تنش ... آه
... عباس ... آتش اندر ... آه ... حسین گفت الجان برادر تو ... گشت

ای جوان برادر با جان برابرم افتاده بخون ... پیکرم ... ای ... بوده ... در ...
یا ... ما درم ... دیده ای نور ... برخیز ...
... باشند منتظر اطفال مضطرم جسم قطعه قطعه و دست ... پاره پاره ... ما

... ادم ... ملک ... نادر ... جان ...
اعضایم ... سیم ... بیا بیا که رسیده وقت مردن من بیا بیا ...
... جان ... من ... به ماتم ... مکن ... سیاه
پوش کنند ... تازه ... مرا ... کنند

افغان

... با صد ...
اصغر ... اصغر ... اصغر ...
... اصغر ... اصغر ...
... اصغر ... اصغر ...
... اصغر ... اصغر ...
... اصغر ...

... جان ... گفت ... شهید
... زیان ...

... ای ...
... من ...
... ای ...



جناب فاطمه آید بعرصهٔ محشر   بر عمامهٔ پرخون سبط کوثر   فکنده بر سر
کشفین جادهٔ حسنین   بدست گوهر دندان سید الثقلین   کشوده موی
خراشیده روی نوحه کنان   بهیئتی که فکنده ناله برزمین   گرفته قائمهٔ عرش کربلا
کند حدیث شهیدان کربلا را   چو برزند این محمل از حشر خروش غوغا شد
دران زینب صید بیکه اصیدیا شد   فلک بر آتش دله چون سپند کریا شد
ملک از این غم محنت حسین کریا شد   آخر عمر من است اول هجر فراق
میروی تو سوی شام من بمانم در عراق   زینبا داد از فراق
زینب داد از فراق
زینبا در انتظارم تا که آید مادرم   تا کنار دروی اولاد سرم جوا از دفاق
وقت مردن بر سرم   زینبا داد از فراق
در وطن صغرا کذارم روز و شب در انتظار
با دو چشم اشکبار
از زهر بس ناله دارد دیدن زدرد اشتیاق   بی علی اکبر کر زنده کی با حسرم
کشته روز هجر شام
زینب داد از فراق
بعد اکر زنده کی تلخم آید بر مذاق
زینبا داد از فراق

در موقف امام حسین با برادرش عباس
کنز نکه خواهش حرب مخالفان دارد   بر هوا کی رایت افراز جان دارد
با اهل بیت دل آزرده اب پیدا کن   علاج تشنه لبیکان محرا کن

خطاب ... سکینه
الحذر ای فلک این جد بلا   این چه جرئت چه طاقت چه دلا   دردش از کلک مینویسم بشرح است
مکر طاقت فوق الکبرات   نکشه ارض سما بار چنین   این چه عرش است خدا
یا بزبت   از چه این نوح بدین سان باشد   کشتیش غرقه طوفان باشد
این خلیل تو درین نار چرا   وین مسیحا بر دار چرا   بس بدیده آن حسینی مظلوم
نیست در دهر چنین مغموم   تو خداوند شدید النقمی   کو که تهدید ای منتقمی
مصلحت چیست درین یا ذو المنن   انتقامش بکش از دشمن ×
زینب چرا نکریم بر به حالی قوی   تن شده کم سپاهی قربان شاه کی تو   آن شوی توی کشته   تشنه لبان ایرم
جانا بکن ... تا بلکه حسین ... کن   ... خواهرا کبری ... عالم بکرد
باید برهنه در قتلکه در آیا گیسو پریشانی   از غم ترکش تو   اندر مقابل تو   ایماه بارینه
سیلای زنده شمس بر صورت سکینه × دختر شاه شهیدان بعد وصد شور فغان
کفت ای یار صبا
رکذار تو بهفته بسوی آید   کو شه شهیدا
که بود برکنج خرابه بنگر فراقش   بدو شاه بیاد دلنکر جان درا   نا ز پرورد تو بودم   کم شدم فزا غلیل
عمر شده ... ما ... غافل از ادرا   ... شدم ... غلیل

زمین اگر بید یاد در ندارم   زمین کر بید مادر ندارم   زمین کربلا کی از دستم   تجز دامان دست اگر نیلوا
زمین کربلا کربلای ام   کرا ز جور بضا کشت پامالم   زمین کربلا کشتم شکسته   بر بهین عباس آه بود نه اوزم
زمین کر بید کرم است امروز   بر بهین عمی سه پر بر ندارم

دو حسین که چرخ است اندرین جاش   ای گر نوع فلس رفت نی تن تاب توانش   بیکر کی حمد محی ... نکسه است
زبان آن این شهیدی سر دادن یکسان شش   انکه شه خاک ... سجده مخلوق دو عالم
دم آخرین سجده چند او ننا و شش   بعد از شستن تنکرده بدن هرکس ... از آن سلیمان کر بدن ...
از خنجر تو قوت ... چو بکشاده   چونکه رود رفته از تیر بهم کام زبانش

بلا در زکون تو بنیم چه سازم   [illegible] بدست تیم اینجا   روم حسن ... بشام تو اینجا وطن کن
کر باشد زیر چادر بخیز اینجا   [illegible]   کر باشد تورا شب لادر دو این جا
بکی بود ... که باشد   علی اکبر بجانش صغرا اینجا   چه رفتیم ز غیرت ... کلثوم
کر باشد فرات ... اکبر اینجا   ... رباب ... جانب   بیاد آنکه چرا ما ندان کافر اینجا

ای الوار از شکافت شدو ... از به خونینی ... چاک ... کتری   میهمان را که کش داده جا
اندر تنور این ستم هر کز نکرده کافر کافری   این دو عالی اندر به عالم نجعه غرضو لی
میهمان را ... فری

فدای ... تو عمر ... بوبازم   کدو حال خفیلدن ... اسلام   ... از من خونین جکر مکن عمه
... عزیز نقل ... مکن عمه   ... شد ای منصرفی   سکینه نور دل و دیده حسینم من

ایها ... امکو   ای ... سکینه ام کو   کو نور دو دیده ... کو دختر که برادم
ایجان برادرم کجا شد   همشیره اکرم کجا شد   از لب تشنکی فنا رست   جانا بکی زفنا رست
این نیزه شیب کرد رو   ای کل بکجا کم شو بو

اربعین شاه مظلومان رسید   روز آه ناله و افغان رسید   ای برقرحسین از شام غم
زینب مظلوم گریان رسید   بر مزار اکبر کلکون کفن   ام لیلا چشم خون افشان رسید
در سراغ صغرا خورده شیر   مادرش بالب قبر دو پستان رسید

اربعین ... مظلومان رسید
اربعین شه سبط پیغمبر آمد   محشر ... محشر دیکر آمد   روز شه ... قرار شام چه بانک آمد
ام لیلا ... آمد   آه ازان دم کز دل ... آه و بو چه رعد   بر قبر حسین
زینب مضطر آمد
کفت ایجان برادر ... گریه مجال   تا بکویم که بما با تو چه بر سر آمد
سر تو بر نیزه ... سکینه تا شام   جلوا سب دو ... عقب سر آمد
وا ... که کشتیم ... از ب شام   سنگ افکند ... اکبر آمد

منت بر که جان فدا دون و تحمید حق سبحانه و تعالی بلفظ منت [illegible]
چه در قرآن مجید بندگان را از منت نهادن منع فرموده برای خود اثبات الکبر [illegible]
هر دو صفت خدا را برای خداوند تعالی و بزرگ و شکر اندازی ای اندازه شکر و شکر فعلی
که دلالت کند بر تعظیم منعم بسبب انعام او و مزید زیاده شده همه قوت و احسان مفتح خوش
دهنده الملوکی او دیر ناموس آبرو ناخن اشکار منکر سخت و شده بنات بتقدیم
باد و موعده دختران بنات بتقدیم الوف رویشدک جهد کاهواره موسم فصل و زمان
ربیع سه ماه اول سال بعضی بهار است عصاره آبیکه از میوه یا چیزی بگیرند شود
فائق برتر باسق بالنده مقر نازیدن صفوت برگزیده تتمه باقی و تمام شده قسیم
قسمت کننده جسیم بلند مرتبه لسیم خوب صورت وسیم دارای علامت نبوت بلغ العلا
یعنی رسید بلندی را السبب کمال قدرع فروتنی و خاک ری عاکف گوشه نشین و کنایه
کر ما عبدناک حق عبادتک عبادت نکردیم ترا حق عبادت ترا الشناختیم مراقبت
نگاهداشتن و توجه کردن مکاشف ظاهر شدن هدیه تحفه جمیل خوب انواه
دهان ها صیت آوازه لسیط بنهانه قصب الجیب با ضافه موصوف سوی صفت
بعضی نیر بعضی ضحی او بعضی قلم و بعضی لکنته اند و نیر گلو و حلقوم و گریبان گفته اند
اسالاغی عذار زیف کافه بتبه [illegible] و تمام انام مردم الناس [illegible]
یعنی مردم بدین پادشاهان خود باشند اقالیم جمع اقلیم یعنی کوه یا قطعه از عالم [illegible]

بر وزن جهکار که نگهبان و ادب آموز و طوک فارسی [illegible]
پالکی لفاهیان ناسعد افوس سرا چه خانه کوچک سفتن سوراخ کردن بام داد
صبح رحیل کوچیدن سبیل راه غذا حیله باز فاتیا اصل تموز گرما و سخت خنک
خزان و عیش بزرگ ساعان و آب خوید خوشه گندم و جو که هنوز درست نرسیده و خشک نشده
باشد خواجه بزرگ دستار پارچه که بر سر بندند و دنبالان آونجه باشد غره بخود
بالیدن جهار طبع آب و باد و خاک و آتش عالی علیا برتر قالب جسد و بدن
غزال کناره ضم کر بکلنگ کجاوه معرب کژاوه هودج جمع هوادج ملاعبت بازی کردن
بساط سفره ملاعبت شوخی و مزاح کردن تعبد قبول بنده کردن حسب اندازه [illegible]
معتکف گوشه گیری جانبت [illegible] لعزت عظیم قسم بخدا [illegible] مالوف
دوست داشته شده معروف شناخته شده محاوره جواب دادن [illegible] پاره [illegible]
قرار صوت شده [illegible]
درفت عضبان خشمناک ثریا نام چند ستاره روضه باغ [illegible] سرو [illegible]
شیرین [illegible] درخت عظیم [illegible]
مختلفه است ضیمران اسم گلی است نزهت پاکیزه [illegible] نطار اول [illegible]
طیش خفت و سبک [illegible] الکریم اذا وعد وفی کرم [illegible]

زه و دریبان آمدن مرغ خون آلود بالای خانه فاطمه صغرا

گدای سیبه زره خون کیست ربالت / چه را داده که این نوع گشته حوالت
مگر تو ام بعراق کی گرفته رس / مگر تو ام چه مسلم داغ غم لجان داری
مگر تو ام بیدرت رفته است سوی سفر / مگر تو نیز فضا [illegible] خون جگر
مگر تو نیز چو من مانده دیده است در راه / مگر چه مسند شمع تو بز شعله آه
مگر تو ام ز برت یار اقربا ست جدا است / مگر تو نیز چو [illegible] براه کربلا است
اگر غلط نکنم قاصد شهیدانی / دگر نه از چه سبب خون زبال افشانی

القصه زبان حال فاطمه صغرا با مرغ خونین

خوش خبر خوش خبرای مرغ بگو داد توجیست / بر لب بام بگو با [illegible] توجیست
خوش خبر خوش ای مرغ همایون پر بال / خوش خبر خوش [illegible] خوش خط و خال
خبر [illegible] / [illegible] بیمار [illegible]
دل من [illegible] هجران پدر [illegible] / پر بال تو ز خون [illegible]
[illegible] دیدن [illegible] / روز [illegible] براه [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible]
گشته شد بابت چه سکویم زبان لال باد / شد [illegible]

ولد الصغرا

شوم فدای تو ای باب بکس [illegible] / ز هجر روی تو با خونی [illegible]
[illegible] / [illegible] شدم
[illegible] تو [illegible] / [illegible] حلقه بدر
[illegible] / [illegible] فراموش

ولد العابد

تو کیستی [illegible] / تو کیستی [illegible] جهان شده
تو کیستی که چنین [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] پیدا است

ولد الصغرا در جواب [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] پدر

مروایت است پس از آنکه معاویه بدرک واصل شد و یزید ملعون بجای او قرار گرفت
جناب امام حسین امتناع در بیعت او کرد بی آنکه معظم او را نشد این خبر
بسمع اهل کوفه رسید بزرگان و رئیس های ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از
اکابر و زهاد شیعه جمع شدند و حمد کردند که معاویه را بدرک کردند و حمد خدا او کردند پس
سلیمان گفت معاویه بدرک رفت و امروز امام زمان مختص است بوجود
مبارک امام حسین و تعدی بمکه تشریف فرما شده و شما شیعیان او و پدر او هستید
چنانچه میدانید که او دعوی یاری میکنید در برابر دشمن او و میکنید او را سلطنت یزید
و اگر میدانستید که نخود میبرید پس این مرد را بکول مزنید و فریب ندهید ایشان
گفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جان خود را در راه او فدا خواهیم ساخت
سلیمان گفت پس بنویسید نامه بآنحضرت نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین ابن علی از طرف سلیمان بن صرد خزاعی
و حبیب ابن مظهر و شیعیان دوستان او از اهل کوفه حمد میکنیم خداوند را که هلاک
کرد دشمن ترا سپس بدرستیکه ما امامی نداریم بی تا این بلاد قدوم بهجت
فرمائید شاید بسبب تو ما را طریق حق پرستی هدایت فرماید و ابلاغ او را ...
پس از آنکه حضرت الخضرت نوشتند و نامه را بعبید الله مسمع و عبد الله داده و روانه کردند
که برعت تمام بحضرت آن بزرگوار رسانیدند و دو روز دیگر بنا در نامه بآنحضرت نوشتند
تا اینکه دوازده نامه بآن حضرت رسید اکثر ایشان که نامه بآنحضرت نوشته
بودند در زمین کربلا رئیس پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو بن حجاج بود که موکل
آب فرات بود با چهار هزار تیرانداز که آب را بر روی اهل و عیال امام حسین
بست

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا اول زمینیکه
گذاشته شد از برای خلق زمین مبارکه مکه بود و بهترین زمینها زمین مکه است
خاک در نزد خدا بهتر از خاک آن نیست و سنگی بهتر از سنگ آن نیست و درختی
بهتر از درخت آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب
آن نیست و کسی نیست که بدی باو کرده باشد مگر آنکه بغضب خدا مبتلا شده
تبع پادشاه بود که مشرق و مغرب عالم را تسخیر کرد روزی قصد کرد که
مردان مکه را بکشد و زنان ایشان را اسیر کند و خانه را خراب کند بجهة
این قصد فوراً چشمهایش کور شد بسبب آن او برسید گفتند بیت کرده

اما الحبس عزمی اخر بیان و ترغیب اسکله حضرت نوعا لعقد فلان ولد فلان ... بنا ...
ملک حسب فلان در کمال میل و رضا و رغبت مع علم و اطلاع طرفین بقیمت حالیه و مقصد ... فلان
اصالتا از طرف خود و ... وصایة ... از قبل ... فلان و فلان و فلان
ولد فلان بالمناصفه ... صرفه و ... صفت ... و تسدید ... الغروش بجهة ...
لازم ... مبلغ ... دیون مسلم ... المرحوم ... جازم ... سعد ... نمودند
مع ... المعین ... فلان ولد فلان کل ... شد آنکه ...
عمارت ... فلان محدوده از حد بملک فلان و فلان و ملک فلان و فلان مع توابع
شرعیه ... عرفیا ... اعلاء و الدت ... ببیعه ... مجره ...
... و حطب ... صرف ... و عبور و سایر ملحقات ... حسب المرسوم
فلان ... بانی ... انتقال یافته بود ... مصالحه ... ساة ... باب
حق الشفع خود اصالتا و از قبل ... وصایة فلان ... حق الارث خود
اصالتا و از قبل ... المصالح مبلغ فلان ... مقبوض ... بالتمام ... باقی
که مبلغ فلان اخذ نموده ... دیون ... المرحوم رسانیدند و بقیه دیگر از مال المصالحه
نیز بحسب سهم اخذ نموده ... حق الشفع خود ... اخذ نموده اصالتا ... حق الارث
صغار ... اخذ کرده وصایة و ... به ... لازمه ... رسانید باذن ... القاضی
... فلان ... ارشد ... مصالح ... باقی ماند
... اشرائط الصحة و اللزوم مستلزمه ...
... مع ... الخیارات
... بالغ ... تجد ... عقد ... لازم ... شرط
... دینار ... فلان که ... مدت پنجاه سال ...
مصالح ... اجلاء ... الدزم الاجلاع ...
... اضعف ... المصالح ... شکل ...
... فلان ... ان ... عوض بالمنازعه ... حقوق
بذل ... که ... فلان ... عقد ... لازم علی الوجه
المرقوم بینهما ... جاریه

وصفة صريحة صلة ال ... وكونها بمعرب الافعال قل ... اي كما واعربت
ما لم تضف وصدر وصلها ضمير انحذف ... وبعضهم اعرب مطلقا
وفي ذا الحذف ايا غير اي يقتفي ... ان يستطل وصل وان لم يستطل فالحذف
نزر وابوا ان يختزل ... ان صلح الباقي لوصل مكمل ... والحذف عندهم كثير
منجلي في عائد متصل ان انتصب ... بفعل او وصف كمن نرجو يهب
كذاك حذف ما بوصف خفضا ... كانت قاض بعد امر من قضى
كذا الذي جر بما الموصول جر ... كمر بالذي مررت فهو بر ... ال حرف تعريف
او اللام فقط ... فنمط عرفت قل فيه النمط ... وقد تزاد لازما كاللات
والان والذين ثم اللات ... ولاضطرار كبنات الاوبر ... كذا وطبت النفس
يا قيس السري ... وبعض الاعلام عليه دخلا ... للمح ما قد كان عنه نقلا
كالفضل والحارث والنعمان ... فذكر ذا وحذفه سيان ... وقد يصير
علما بالغلبة ... مضاف او مصحوب ال كالعقبة ... وحذف ال ذي
ان تناد او تضف ... اوجب وفي غيرهما قد تنحذف ... مبتدأ
زيد وعاذر خبر ... ان قلت زيد عاذر من اعتذر ... واول مبتدأ
والثاني ... فاعل اغنى في اسار ذان ... وقس وكاستفهام النفي وقد
يجوز نحو فائز اولو الرشد ... والثان مبتدا وذا الوصف خبر ... ان
في سوى الافراد طبقا استقر ... ورفعوا مبتدأ بالابتدا ... كذاك رفع خبر
بالمبتدا ... والخبر الجزء المتم الفائدة ... كالله بر والايادي شاهدة

ومفردا يأتي ويأتي جملة ... حاوية معنى الذي سيقت له ... وان تكن اياه
معنى اكتفى بها كنطقي الله حسبي وكفى ... والمفرد الجامد فارغ وان يشتق فهو
ذو ضمير مستكن ... وابرزنه مطلقا حيث تلا ... ما ليس معناه له محصلا ... واخبروا
بظرف او بحرف جر ... ناوين معنى كائن او استقر ... ولا يكون اسم زمان
خبرا عن جثة وان يفد فاخبرا ... ولا يجوز الابتدا بالنكرة
ما لم تفد كعند زيد نمرة ... وهل فتى فيكم فما خل لنا ... ورجل من
الكرام عندنا ... ورغبة في الخير خير وعمل ... بر يزين وليقس ما لم يقل
والاصل في الاخبار ان تؤخرا ... وجوزوا التقديم اذ لا ضررا ... فامنعه
حين يستوي الجزءان ... عرفا ونكرا عادمي بيان ... كذا اذا ما الفعل كان الخبرا
او قصد استعماله منحصرا ... [illegible]
[illegible]

من ذاك ذو ان صحبة ابانا ... والفم حيث الميم منه بانا
اب اخ حم كذاك وهن ... والنقص في هذا الاخير احسن
وفي اب وتالييه يندر ... وقصرها من نقصهن اشهر ... وشرط
ذا الاعراب ان يضفن لا ... لليا كجا اخو ابيك ذا اعتلا ... بالالف
ارفع المثنى وكلا ... اذا بمضمر مضافا وصلا ... كلتا كذاك اثنان
واثنتان ... كابنين وابنتين يجريان ... وتخلف اليا في
جميعها الالف ... جرا ونصبا بعد فتح قد الف ... وارفع بواو
وبيا اجرر وانصب ... سالم جمع عامر ومذنب ... وشبه
ذين وبه عشرونا ... وبابه الحق والاهلونا ... اولو وعالمون
عليونا ... وارضون شذ والسنونا ... وبابه ومثل حين
قد يرد ... ذا الباب وهو عند قوم يطرد ... فما لذي
غيبة او حضور ... كانت وهو سم بالضمير ... وذو اتصال
منه ما لا يبتدا ... ولا يلي الا اختيارا ابدا ... كالياء
والكاف من ابني اكرمك ... والياء والها من سليه ما
ملك ... وكل مضمر له البنا يجب ... ولفظ ما جر كلفظ ما نصب

للرفع والنصب وجر نا صلح ... كاعرف بنا فاننا نلنا المنح
والف والواو والنون لما ... غاب وغيره كقاما واعلما ... ومن ضمير
الرفع ما يستتر ... كافعل اوافق نغتبط وتشكر ... وذو ارتفاع
وانفصال انا هو ... وانت والفروع لا تشتبه ... وذو انتصاب
في انفصال جعلا ... اياي والتفريع ليس مشكلا ... وفي اختيار لا
يجيء المنفصل ... اذا تأتى ان يجيء المتصل ... وصل او افصل هاء
سلنيه وما ... اشبهه في كنته الخلف انتمى ... كذاك خلتنيه واتصالا
اختار غيري اختار الانفصالا ... وقدم الاخص في اتصال
وقدمن ما شئت في انفصال ... وفي اتحاد الرتبة الزم فصلا
وقد يبيح الغيب فيه وصلا ... وقبل يا النفس مع الفعل التزم
نون وقاية وليسي قد نظم ... وليتني فشا وليتي ندرا ... ومع لعل
اعكس وكن مخيرا ... في الباقيات واضطرارا خففا ... مني وعني
بعض من قد سلفا ... وفي لدني لدني قل وفي ... قدني وقطني
الحذف ايضا قد يفي ... اسم يعين المسمى مطلقا ... علمه كجعفر
وخرنقا ... وقرن وعدن ولاحق ... وشذقم وهيلة وواشق

واسماً اتى وكنيةً ولقبا واخّرن ذا ان سواه صحبا وان يكونا
مفردين فاضف حتماً والّا اتبع الذي ردف ومنه منقول كفضل
واسد وذو ارتجال كسعاد وادد وجملة وما بمزج ركّبا ذا ان
بغير ويه تمّ اعربا وشاع في الاعلام ذو الاضافة كعبد شمس وابي قحافة
ووضعوا لبعض الاجناس علم كعلم الاشخاص لفظاً وهو عمّ من ذاك ام
عريط للعقرب وهكذا ثعالة للثعلب ومثله برّة للمبرّة كذا فجار
علما للفجرة بذا لمفردٍ مذكرٍ اشر بذي وذه تي تا على الانثى اقتصر
وذان تان للمثنى المرتفع وفي سواه ذين تين اذكر تطع وباولى
اشر لجمعٍ مطلقا والمدّ اولى ولدى البعد انطقا بالكاف حرفاً
دون لامٍ او معه واللام ان قدمت ها ممتنعه وبهنا او ههنا
اشر الى داني المكان وبه الكاف صلا في البعد او بثمّ فه او
هنّا او بهنالك انطقن او هنّا موصول الاسماء الذي الانثى التي
والياء اذا ما ثنيا لا تثبت بل ما تليه اوله العلامة والنون ان
تشدد فلا ملامة والنون من ذين وتين شددا ايضاً وتعو
يض بذاك قصدا جمع الذي الألى الذين مطلقا وبعضهم با
الواو رفعا نطقا باللات واللاء التي قد جمعا واللاءِ كالذين

نزراً وقعا ومن وما وال تساوي ما ذكر وهكذا ذو عند
طيّ شهر ونون مجموعٍ وما به التحق فافتح وقلّ من بكسره نطق
ونون ما ثنّي والملحق به بعكس ذاك استعملوه فانتبه وما بتا و
الفٍ قد جمعا يكسر في الجرّ وفي النصب معا كذا اولات والذي اسما
قد جعل كاذرعاتٍ فيه ذا ايضا قبل وجرّ بالفتحة ما لا ينصرف
ما لم يضف او يك بعد ال ردف واجعل لنحو يفعلان النونا
رفعاً وتدعين وتسألونا وحذفها للجزم والنصب سمه كلم تكوني
لترومي مظلمه وسمّ معتلاً من الاسماء ما كالمصطفى والمرتقي مكا
رما فالاول الاعراب فيه قدّرا جميعه وهو الذي قد قصرا والثاني
منقوص ونصبه ظهر ورفعه ينوى كذا ايضاً يجرّ واي فعلٍ آخر
منه الف او واو او ياء فمعتلاً عرف فالالف انو فيه غير الجزم
وابد نصب ما كيدعو يرمي والرفع فيهما انو واحذف جازما
ثلاثهنّ تقض حكماً لازما نكرةٌ قابل ال مؤثرا او واقع موقع ما قد
ذكرا وغيره معرفةٌ كهم وذي وهندٍ وابني والغلام والذي
وكالتي ايضاً لديهم ذات وموضع اللاتي اتى ذوات ومثل ما
ذا بعد ما استفهام او من اذا لم تلغ في الكلام وكلها يلزم بعده
صله على ضمير لائق مشتمله وجملة او شبهها الذي وصله

زبان حضرت صفوی با ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

قال محمد هو ابن مالك احمد ربي الله خير مالك مصليا على النبي
المصطفى وآله المستكملين الشرفا مقاصد النحو بها محويه
تقرب الاقصى بلفظ موجز وتبسط البذل بوعد منجز وتقتضي رضى
بغير سخط فائقة الفية ابن معط وهو بسبق حائز تفضيلا
مستوجب ثنائي الجميلا والله يقضي بهبات وافره لي وله في در
جات الآخره كلامنا لفظ مفيد كاستقم واسم وفعل ثم
حرف الكلم واحده كلمة والقول عم وكلمة بها كلام قد يؤم
بالجر والتنوين والندا وال ومسند للاسم تمييز حصل
بتا فعلت وأتت ويا افعلي ونون اقبلن فعل ينجلي سواهما
للحرف كهل وفي ولم فعل مضارع يلي لم كيشم وماضي الا

فعال بالتا مز وسم بالنون فعل الامر ان امر فهم
والامر ان لم يك للنون محل فيه هو اسم نحو صه وحيهل والا
سم منه معرب ومبني لشبه من الحروف مدني كالشبه
الوضعي في اسمي جئتنا والمعنوي في متى وفي هنا وكنيابة
عن الفعل بلا تأثر وكافتقار اصلا ومعرب الاسماء
ما قد سلما من شبه الحرف كارض وسما وفعل امر ومضي بنيا
واعربوا مضارعا ان عريا من نون توكيد مباشر ومن نون
اناث كيرعن من فتن وكل حرف مستحق للبنا والاصل في المبني
ان يسكنا ومنه ذو فتح وذو كسر وضم كاين امس حيث
والساكن كم والرفع والنصب اجعلن اعرابا لاسم وفعل نحو
لن اهابا والاسم قد خصص بالجر كما قد خصص الفعل
بان ينجزما فارفع بضم وانصبن فتحا وجر كسرا كذكر الله عبده
يسر واجزم بتسكين وغير ما ذكر ينوب نحو جا اخو بني نمر
وارفع بواو وانصبن بالالف واجرر بياء ما من الاسما اصف

زبان حال حضرت قاسم

الیمها کی آئید از خیمها در آئید بالا وداع قاسم باد رکبیا ئید ایلیم مو دو دل الفراق

دست نماسپردم داغ فراق او را با حق بگیب بردم حزت کیفید یاران

ایچ ذو کل و قار را کے م بروز محشر حسن دامن ان را

وله ایضا او رفت امام حسین نعش عوت قاسم بو بر خیم

رسید چون سراپرده آن امام امم خطاب کرد با آه فغان با اهل حرم

کرالیتم زده کان حیدکه باستعجال عروس را برآرید لعل استقبال

کرقاسم آمده روی عروس را ببینید دم صحبت ان غم کشیده بنشینید

زبان حال مادر قاسم

زحجله کاه درآ ای تخت داماد کر قاسم زسر افکنده نعید شادی

بکو عوانی بیا بدیدن قاسم کند حلقه داد دخون طپیدن قاسم

وله ایضا زبان حال حضرت زینب هنگام وداع

انیکی بیکسان حالا زجدائی برادر داد بیداد از جدائی جدائی سکینه بینیا دما را

خدا البتا مدار وی داد ما را ماند بعد از آرام در دل فراق دوستان کاری مشکل

برد الغم که روز خوش نبینی اللهی حسن درخون نشینی

زهجر تو بنالم یار دوال بغم عادت کنم یا رصبور

چون بد زم زمین بلدکشت شاه دین بلبها د بار محنت خود بر دل زمین

هر جا که بود عمر زکریبان کشید سر هر دست ماتم بر آمد از آستین

نه چرخ غم نجم همه را حلقه شد مکمند از ششش حلقه کی بس حبل المتین دین

شد کعبه محیط حیاتش زخیمها موجش زکیسوان زنان حرم نشین

نه روز اهل بیت ندید غیر اشک آب از خشک سار مروت در آن زمین

روزی که چرخ متوش کجان از آن تیغ بلد کشید زمر کوار ازکمین

آن روز روز قتل شه تشنه کام بود روز عزای آل شه عید سام بود

وله ایضا

چون شاه دین رسید بمیدان کربلا محشر بپا شد زبیابان کربلا

ماه محرم است فغان اهل بیت فیض ببرید زبان شیان کربلا

میخواست چرخ اهل ملکون کند بپا نکذاشت راه بیتان کربلا

وحشت بنیاد کرد آن داد بر دوف محسن آب سیاد حصب ابن علی رحمن

انکه شمشیر کشیده عاشق آتش داد اندر که ره نفس که دیده او بود از بیم

زبان عمو اعمام عمی برادر اعمام

مخور قوآب کر آب قرا امن داوند　　ترا نصیب طشنه زیستن داوند
مخور قوآب برادر کرآب قربنت　　تو نا قدرال قرباب مرتبت بابی نیت
درایغ دیار قوار کوزه میل آب مکن　　توام لقسمت شده مین شتاب مکن
اگرچه آب لغام من قوم راکیت　　ولیک آب قرو درکربده ایچی نیت

لغت

نی وورت لشکو اون منترسلان لونسینه کان دخر ممتاز کهف غار شو یه قوه متحلے
قبول خوشکلی کردن متحل قبول زینت کردن عمده اعتماد الحال الدور ارکند قدائی متعهد
بگ یه سینه اوه جوانی خدام بجز لعفر نهادن و تکاسل مرد ستی تصنیع بخود
صنعت لبستن تکلف قبول زحمت کردن موظبت مدام بکار بودن قطع درنگ
کردن دواب چهار پایان تکلیف حکومه سیاقت راندن متجر داشمند
بضاعت مزجاة سرمایه اندک وکم اکومید شتبنه سنگات سیاه وبراق الوند
اسم کوهیست افراز بلند کنعان اسم لاکلایت شاطر جیتے وچالاک رونیف
انهین مصاف میدان معایب عیبها نوادر کم وجود سرجع سیرت خصلت خوب
دوج برقرار حدیقه علیا باغ بزرگ سقط بیهوده وسمت خبث بدذات
نبک مصر خوش خلق ناسزا نالایق مصلحت جزامیز اهنگ قصد لاشه لاغر
فرخ نیکو وزیبا حقیر بات کراهت ناپسند استخفاف سبک قواست زیرکی

صعب سخت وقوی جهانیدن جستن حقیر کوچک وخورد تهور جرات ودلیری
ونیز بر ۱۲ ظفر فیروزی وغنیمه غرفه بالاخانه کوچک کنار پهلو منفذ جای درآمدن
بلدان جمع بلده نهرها ملکا یه جمع کید مکرها مرهوب ترسانیده شده قلل کوه
نیرو وقوت بیلی بگیره گذاشتن تکلی گسیختن تقعه جایگاه شعب راهها
کوه و لیت پشته ها جبل کوه سلاح اسباب جنگ غنایم غنیمتها با کرا زب
نقی ازشب عنفوان اول جوانی پرتو عکس چیزی مثل آئینه کرد و آفتاب که از اندرو
روشنی که از آئینه بجای دیگر بیفتد طوی وکرها لجوئی یا باکراه خواهی نخواهی
تعنی لمرامی عناد وستیزه کردن متمکن قرار گیرنده او باش فرومایگان دلیت
فطرت معاره ایرانی کوه لطافت خوبی وپاکیزه که خس خار وخس وکیاه خشک
دانائی ناصیه پیشانی خصم دشمنی رستن جستن حوبجیل زوال نیست شدن
مقبلان خوش بختان تطاول جور وستم مکاید حیلها کربت سختی وغم وغصه ارتفاع
بلندی حشم مال مقهور مغلوب تعصب غیرت تقویت حمایت طرح
انداختن بعض صورت وپیکر هم آمده متراعمام فرزندان برادر وپدر را گویند منازعت
جنگ وجدال مقاومت برابری کردن زینهار الحذر والامان آغاز شروع وابتدا
محنت سختی منقش که رو تاریک غایت نهایت شکال بعض سپید وتیره
کافسم ال که مهار گشتی باو بسته شده اعراف جمع عرفت بمعنی مکان مرتفع حرم
لبر الو نیوالات مهابت ترس وهیبت بیکرانیه حد راعی چراننده وشبان

الجور باهوش مطیع اطاعت کننده قفی رو برا اورد تغیر آمر گشته فراز آید داخل شود کوچ رحلت
طبل کوچ دریغ افسوس واندوه رحلت کوچ ومردن تودیع وداع کردن کام آرزو قربت
خاکست عنبر بالدار بالفن نزهت رقم صعب سخت معتکف مجاور کریم ای خیال کم
وفرمن عایم خرو کیه پیمان غربال تکبر غنیمه الت بیجاتن فطنت بکسر فاء وسکون طاء
فهم وعقل وهوش خبرت بکسر فاء مجموعه ارمانی کافی و ادا حدت شدت معضلات
مشکلات ازدحام انبوه جمعیت ستبداهم اف کن مجا جاری کرده شده اسراکنده باده اول

صورت نکاح

۳ ذیقعده زوج رحیم ولد پنجه
زوجه کلثوم بنت قلی مهر ان
وکالت کریم

نکاح زوج غضنفر ولد اسد اله
زوجه مهر بانو بنت بابا مهر ان
عی ۲۹ ذیقعده

نکاح علی ولد اله داد
زوجه سکینه بنت مرحوم
۲ محرم

زوج اله مراد ولد کرم علی
زوجه کوکب بنت مرحوم سردار
بوکالت قاسم آقا صداق
۱۵ ذیحجه

۱۰ ذیقعده زوج سیف اله ولد ابراهیم
زوجه صاحب خان بنت میرزا محمد بوکالت
خدا داد

۹ ذیحجه زوج عبدالله ولد کریم
زوجه طاهره بنت عزیز
۱۲ صداق وکیل

زوج عبدالله ولد یوسف زوجه سلطان
بنت میرزا علی اکبر بوکالت
صداق
۱۳ ذیحجه

۲۳ ذیحجه
زوجه کلثوم بنت چراغ علی
زوج علی نقی ولد الله داد
محمد ولد علی

۲۳ زوج رمضان
ولد
زوجه طلعت خانم
بنت

فهرست طلاق نامه‌ها

غره ذیقعده نکاح [illegible] ولد
ابراهیم زوجه عالم بنت [illegible]

۱۳ ذیحجه تاج محمد [illegible]
ولد کربلائی احمد زوجه [illegible]
بنت ابراهیم

۱۵ ذیقعده زوج [illegible] اردو [illegible]
زوجه قمر بنت محمد کریم

۱۰ ذیحجه زوج
[illegible] ولد [illegible]
زوجه [illegible] بنت
[illegible]
[illegible]

سنه ۱۳۳۲ [illegible]

۲۷ شعبان طلاق
[illegible] کوده زوج [illegible]
زوجه خانم سلطان بنت عزیز [illegible]

[illegible] نکاح زوج غلام حسین
زوجه مروارید بنت [illegible] صداق
[illegible]

۱۰ صیام
زوج محمد [illegible] ولد [illegible]
زوجه خانم سلطان بنت لطف
مدت ۳ یوم تصدیق [illegible]

۱۲ صیام نکاح زوج علی [illegible] ولد [illegible]
زوجه فاطمه بنت علی [illegible] صداق [illegible]

۱۶ صیام نکاح زوج آقا [illegible] ولد
مرحوم [illegible] زوجه [illegible] خانم
بنت [illegible] صداق
[illegible]

۲۲ صیام نکاح زوج [illegible]
ولد [illegible] زوجه [illegible] بنت
[illegible] صداق [illegible]

۴ شوال [illegible] نکاح زوج
[illegible] زوجه [illegible] بنت [illegible]
صداق [illegible]

۲۹ طلاق
زوج [illegible] ولد [illegible]
زوجه زوجه خانم [illegible]
بنت [illegible]

۴ صیام نکاح زوج
[illegible] ولد یوسف زوجه سلطان
بنت یعقوب

۸ صیام نکاح [illegible] ولد [illegible]
زوجه [illegible] بنت عبدالعلی صداق
[illegible]

۸ رمضان زوجه ماه سلطان
بنت [illegible] زوج [illegible] ولد [illegible]
مدت [illegible] یوم [illegible]

طلاق ۲۰ صیام
زوجه [illegible] بنت علی [illegible] زوج [illegible]

نکاح [illegible] زوجه [illegible]

۲۸ صیام [illegible]
[illegible] بهرام ولد [illegible]

[illegible] صیام نکاح زوج [illegible] ولد [illegible] زوجه
[illegible] بنت [illegible] [illegible] ابراهیم [illegible]
صداق [illegible]

طلاق
۲۴ شعبان
زوج محمد ابراهیم
ولد [illegible] زوجه [illegible]
بنت علی

۴ شوال طلاق [illegible]
زوجه [illegible] بنت [illegible]

۶ شوال طلاق زوج علی [illegible] ولد [illegible] احمد
زوجه [illegible] سلطان بنت [illegible]

۹ شوال طلاق زوج علی میرزا ولد [illegible]
زوجه [illegible] بنت [illegible]

۱۳ شوال [illegible] زوج
زوجه [illegible] بنت [illegible]
مدت [illegible] صداق [illegible]

۱ شوال [illegible] بنت [illegible]
زوج [illegible] غلام مدت ۵
[illegible]

۱۹ طلاق زوج [illegible] زوجه [illegible]
بنت میرزا [illegible]

[illegible] بنت کربلائی [illegible] زوج [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] مدت ۵ ماه
۱۰ یوم [illegible]

۲۶ شوال زوج [illegible] ولد [illegible]
زوجه [illegible] خانم بنت کربلائی [illegible]
مدت [illegible] ۵ صداق [illegible]

زوج [illegible] ولد [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] بنت [illegible] مدت [illegible]
صداق [illegible] ۲۹ شوال

۶ شوال زوج [illegible] ولد [illegible]
زوجه [illegible] بنت [illegible] صداق [illegible]

زوج [illegible] ولد [illegible] بنت [illegible]
[illegible] مدت ۳ ماه صداق [illegible]
زوجه [illegible] مدت [illegible]

۱۳ شوال نکاح زوج [illegible] ولد [illegible]
ولد [illegible] زوجه خانم [illegible] بنت [illegible]
[illegible] صداق [illegible]

۱۷ شوال نکاح زوج [illegible] ولد [illegible]
زوجه [illegible] بنت علی [illegible]

۲۰ شوال زوج [illegible] ولد [illegible]
مرحوم [illegible] داود زوجه خانم [illegible]
بنت مرحوم [illegible] مدت ۱۰
[illegible]

[illegible] شوال زوج [illegible]
[illegible] زوجه [illegible]
بنت [illegible] ابراهیم [illegible]
مدت [illegible] صداق
[illegible]

۲۷ طلاق [illegible] زوج عباس
ولد [illegible] زوجه [illegible] بنت [illegible]

زوج عزیز [illegible] ولد حبیب زوجه خانم [illegible] بنت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

اگرچه جعفر بال در کاه خدا بر مصایب صبر کردند و در راه محبت حق تحمل نمودند
لکن اگر بدیده الصدق تامل کنی خواهی یافت که سید الشهدا در مقام صبر از
همه بالاتر و صبرش هم بیشتر زیرا که مصیبت او از همه عظیم تر بود و صبر و رضا
او را چیزی معادل نشده اینست که حضرت سید الساجدین در وقتیکه داخل
کوفه شد و در آن خطبه اش خواندند انا ابن من قتل صبرا و کفی بذالک
فخرا یعنی منم فرزند آن کسیکه او را شهید کردند و آن حضرت از روی صبر
کشته شد و همین فخر مرا کافیست و در فقره زیارت حضرت صاحب الامر
است قد عجبت من صبرک ملائکة السماء و منها باید با جد الله ملائکه آسمانها
از صبر تو تعجب کردند چگونه تعجب نکنند با این همه بلاها ملائکه بیاری آنحضرت آمدند
ایشان را اذن نداد جماعت جنیان در وقت غریبی و در ماندگی
او آمدند بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت پدرت مسلمان شده ایم
اذن بده تا با دشمنان تو جهاد کنیم فرمود شما ایشان را نمی بینید ایشان
شما را نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان میشویم اگر کشته شویم در راه تو
شهید شده ایم فرمود دلم از دنیا سیر شده مشتاق لقای پروردگار شده ام وعده ام
که امروز کشته خواهم شد

ای بقول تو ... سینه منور از حضرت امام باقر روایت است که روزی سید الشهدا در کودکی
نزد حضرت رسول می آمد پس اول سینه اش را بوسید حضرت امیر پرسید و مغز موعد
یا علی او را از برای چه میبوسیدی گفت الوقت او را بوسیدم و زیر گلوی او را
میبوسیدم و سکرات روزی آنحضرت عرض کرد ای جد بزرگوار چرا گریه میکنی فرمود
کَیْفَ لَا اَبْکِی وَ اُقَبِّلُ مَوْضِعَ سُیُوفِ الْاَعْدَاءِ اینو ر دیده چگونه گریه
نکنم و حال آنکه میبوسم محل شمشیر دشمنان تو را عرض کرد یا جدا آخر کشته میشوم
فرمود بلی و تنها تو کشته میشوی و پدرت کشته میشود و برادرت کشته میشود
عرض کرد آیا قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس کی
ما را زیارت میکند فرمود زیارت میکنند تو را و پدرت و برادرت را امت صدیقان از
امت من بلی تصور کن شدن المظلوم بر سینه کاشکی گران بود اگر در ظهر الحرا
در عالم ظاهر میبود و میدید الوقتیکه در میان خاک و خون آغشته بود
چه حال داشت آن بزرگوار را دیده او فدا قسم اگر آن روز پیغمبر خدا زنده بود
هر آینه از روز اول و روز عاشورا صبح فردا رحمه او عرض میکنیم یا رسول الله آن
جمعی که ... ایشان را بعضی را کشته و بعضی را با سیری بردند

بنا بقول سید ابن طاوس که نقل معتبر باید که پی در پی نامه با سلسله
برگزیده ذو الجلال متواتر شد و آن حضرت از رفتن ابا می نمود
در جواب نامه ها چیزی نمی فرمود تا آنکه در یک روز ششصد نامه با جناب نوشتند و بدفعات
نامه بسیار با آن سلسله ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بان حضرت رسید
آخر نامه را قاصد از طرف هانی و سعید بن عبد بود حضرت در جواب نامه نوشت
با این مضمون که هانی و سعید نامهای شما را آوردند و آخر رسولان شما بودند
در تحقیق که یافتم مقصود شما را اینک پسر عم خود مسلم ابن عقیل را از نزد
خود فرستادم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق شما پس من عنقریب
بسوی شما خواهم آمد پس جناب مسلم را طلبید و او را با قیس ابن مسهر صیداوی
و عماره ابن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی روانه کوفه فرمود و شیعه
را بنصرت حضرت تکلیف نمود خدا لعنت کند بر دورویان اهل کوفه و بیعت نمودند
از آن حضرت کردند بحضور او دو زمین که بعد اول لعنه الله زین العابدین
خرابت سر بر درگه ... مشغول هستند

زراره بن صالح گفت سه روز قبل از خروج آن حضرت از مکه با شخص دیگر خدمت
آن حضرت رفتیم و با او گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با شما است و شمشیرهای
ایشان بر شما دیدیم بدست حضرت رو باسمان نمود درهای آسمان
گشاده شد و آنقدر از ملائکه نازل شدند که عدد ایشان را بغیر از خدا
کسی نمیداند حضرت فرمود اگر نه محض اجر و ثواب مقامات عالیه بنظر من اینها
با این لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در آنجا
خواهد بود محل کشته شدن من و کسی از اصحاب و اهل بیت من باقی نخواهد ماند
مگر فرزندم علی که او صحبت ... بعد از من

مودیست در وقتیکه فتح شد میان جمع کفار افرنگیان با جمع مسلمانان
و غیره در روم در میان هر شب از فرنگیان برفت و غلبه اموال
و زنان و پسران و دختران و مردان ایشان را اسیر آوردند و در بازار فروختن
شروع کردند تا آنکه دختری از جمله سروقدان طفل شیرخوار سوار از پستان
مادرش جدا کردند و مادر الطفل از عقب او دوید و فریاد و ناله کرد
آن روم را اعتنا نکرد آن زن با همان پستان پر از شیر بلشکر روم میان
آمد و خود را به پادشاه رسانید و طفل خود را سوال کرد تفصیل یاد
شاه بر احوال او سوخت که فی الفور امر کرد طفل او را آوردند و به او
تسلیم کرد که تمام لشکر حیران به گریه درآمدند و عاقبت طفل شیرخوار
با مادرش رد کردند و این ترحم پادشاه در حق الطفل شیرخوار موجب آن
شد که نزاع از میان اهل اسلام و فرنگیان مرفوع شد جمیع ملل بر
اطفال شیرخوار مرحم میشوند مگر فرعون اول که بر طفل شیرخواره زوجه
هر بیل رحم نکرد و او را در مقابل نظر مادرش در آتش انداخت و یک دیگر
فرعون ثانی اعنی حرمله ابن کاهل اسدی که بر طفل رضیع آن مظلوم
ترحم نکرده دید بر سه شعبه را به حلق علی اصغر در مقابل پدر و مادرش او را ذبح کرد

شیخ مفید علیه الرحمة نقل میفرماید که جمعی از بزرگان کوفه شبث بن
ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عروة ابن قیس و عمرو بن
حجاج نامه نوشتند با این مضمون اما بعد فَقَدِ اخضَرَّتِ الجِنان
وَاَینَعَتِ الثِّمارُ فَاِذا شِئتَ فَاَقبِل عَلی جُندٍ لَکَ مُجَنَّدَة
صحراها سبز و آبها جاری و میوه ها رسیده اگر با این صوب تشریف می آورید
لشکرها جرار را آماده مهیا یافته آه شیعیان با غیرت اگر اینها آن شجاعی
که این نامه ها نوشتند که تی لبیک گویند بعد با همان مظلوم جنگ نمیکردند
و او را با این از جان جفا کنند و هنوز به یاران اشرار نرسیده بود که
شمشیرها کشیدند و گرزها به جنگ او بردند و [illegible]
شدند صحراها سبز شده و میوه ها رسیده و منتظر قدوم میمنت لزوم تو هستیم
اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از آنها عمرو ابن حجاج لعین
و آن بدبخت روز عاشورا حکم پسر سعد میمنه لشکر را گرفته بود یکی دیگر از
آنها که گرده چهار هزار نفر بود که موکل بر آب فرات شد و آب فرات
بر اهل بیت پیغمبر بست عروة ابن قیس روز عاشورا سرکرده سواره بود
شبث بن ربعی سرکرده پیاده ها که آن لعین [illegible] تیرباران کردند

روایت چون ابو سفیان ملعون لشکر را مهیا کرد بر جنگ [illegible] طایفه
و بمدینه در آمد خبر برسول خدا رسید اصحاب خود را جمع کرد و با ایشان مشورت نمود
و ایشان بمقصد [illegible] بودند سلمان فارسی گفت این جماعت در مبارزت و در مقابل
این جماعت کثیر [illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] سلمان گفت خندق
بر گرد خود [illegible] که آن جا ها باشد میان ما و ایشان که از هم جانب نتوانند
بر ما بیایند و جنگ ما از یکجانب باشد و ما در بلد عجم هر وقت لشکر را
بر ما می آمد چنین می کردیم [illegible] جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله رای سلمان
در این باب نیکوست و بان عمل کنید الوقت حضرت رسول بحفر خندق مشغول
شد هر بیت کاری را بجماعتی داد که حفر نمایند [illegible] که [illegible] آمد
و خود نیز مشغول بحفر حصه خود کردید سید مظلومان ام در صحرای کربلا با آن
لشکر تکمیل تا [illegible] خود نمود در حفر خندق که در دور خیام حرم محترم نماید
که مبادا لشکر شقاوت از یک طرف از هر جانب بر خیام ان مظلوم ابی [illegible]
اما در حفر خندق رسول الله از زور آب میسر بود که خندق [illegible] پر از آب
کنند اما امام مظلوم که آب نداشت امر فرمود [illegible] کردند و خندق [illegible]
نا [illegible] حفظ اینکه هر وقت لشکر خواستند بخیام قرشی بر زنند نا مانع
آتش بر زنند قربان غربتت آقا مقصود حضرت این بود مبادا نامحرم نگاه
بصورت زینب کند عالم بقربان دل پردرت چه مالیکه [illegible] داشت از آنکه
لشکر را بخیام انسر [illegible] نمودند حضرت میان گودال [illegible]

لشکر بجوم بخیمه نمودند حرکت کرد از ان بر [illegible] آمد فرمود ای [illegible]
جنگ دار بیعت با من جنگ دارم چرا متعرض اهل عیالم میشوید مقصود
منم چرا در خیمه ها پاسکید ارید حسین زنده است از اهل حرم [illegible]
نا در ار بیرون کر رفت [illegible] خیام این حرم این [illegible] [illegible] [illegible]
بر سنان باشد و رسی و ما در خیمه باشد خواهر حسن

مروی است که چون جناب خلیل الله را در آتش انداختند آتش بر او برد و سلامت شد
روزی آذر عموی ابراهیم در نزد نمرود بود گفت ای ملک ای ما بیدار از برای چه آتش که
ابراهیم را نگرد برای این بود که چون آبا و اجداد ما آتش پرست بودند بایمن [illegible]
بواسطه حرمت ایشان با ابراهیم اذیت نرسید چون آن ملعون در مقام
ابطال معجزه و حجت خداوند بر آمد بغیرت الهی [illegible] شد خطاب
بآتش کرد یا نار خذی عدوی [illegible] دو شخص را با وجود یکه آذر بلیاس [illegible]
خاص [illegible] [illegible] [illegible] متوجه شده دیدند او در وقت
و آتش از آستین پیراهنش زبانه کشید در اینجا فوق نه پیراهن
نا بر آنچه قدرت نا خدا [illegible] عدم الا [illegible] غیرت خداوند
ببلاء مظلم [illegible] نمرود و آذر [illegible] یزید ملعون الوقت با چوب خیزران
بر لب و دندان خلیل [illegible] آل محمد میزد

[illegible] ابراهیم [illegible] بند بزرده ابتث

بیع [illegible]	دهه [illegible]	تمو علی	البصن [illegible]	المصوع
اب	داده علی	کرفته [illegible]	لاشت	روزنا ول
البصن	البصن	البصن [illegible]	البصن [illegible]	البصن [illegible]

[illegible]

تلبان [illegible] طلب [illegible] از اینجاب [illegible]
۲۱۵ و انه

[illegible]

طلاق ۱۸ شعبان
مطلقه [illegible] ابراهیم
مطلقه ایران بنت [illegible]

زوج محمود [illegible] محمد بوکالت [illegible]
اقوه زوجه معصومه بنت [illegible]
طلاق ۲۲ شعبان

[illegible] شعبان
[illegible] بنت رسول [illegible] [illegible]

۲۲ شعبان نکاح زوج [illegible] سلطان
بنت [illegible] زوجه محمد [illegible] قاسم
صداق [illegible] [illegible] از
جانب [illegible] مطهره

طلاق ۲۳ شعبان
زوج [illegible] مطلقه [illegible]
بنت محمد [illegible]

نکاح ۲۸ شعبان زوج [illegible]
زوجه سکینه بنت مرحوم [illegible]
[illegible] بنت ناصر [illegible]

۲۹ شعبان
طلاق زوج شیخ عباس ولد قاسم
زوجه [illegible] بنت [illegible]

۲۹ [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] بنت [illegible]
صداق [illegible]

۱۵ [illegible] [illegible]
زوجه [illegible] بنت [illegible] صداق
[illegible]

[illegible]
متعه [illegible] سید [illegible]
[illegible] بنت [illegible]
مدت [illegible]
[illegible]

۳ [illegible]
طلاق زوج [illegible]
ولد محمد [illegible]
بنت کرم [illegible] [illegible]
عبد الله ولد [illegible]

۳ [illegible]
شیخ [illegible]
ولد [illegible]
[illegible]
[illegible]

۳ [illegible]
مطلقه [illegible]
ولد [illegible]

مطلقه خدیجه بنت
[illegible] مصطفی [illegible]

و در روز عاشورا در سه موضع چنان غیظ و غضب حضرت امام حسین
رحم نمود که نزدیک بود روح از بدنش پرواز نماید اول وقتی بود که حضرت عباس را دید
از اسب بر زمین افتاد و فریاد برآورد یا اخی ادرکنی از ملاحظه شنیدن آن فرقه
چون چنان حالت بر آن امام مظلوم روی نمود که شمشیر از غلاف کشید و حمله بر آن
قوم نمود و فریاد وا اخاه و وا عباساه برآورد تا رسید بر نعش آن غرقه بخون
زیاده از دو صد هزار نفر از ایشان را بجهنم واصل کرد دویم وقتی بود که علی اکبر از روی
اسب عقاب بر زمین افتاد و صدا بلند کرد یا اباه علیک منی السلام از شنیدن
صدای علی اکبر دیگر بی اختیار شمشیر کشید و حمله بر ایشان نمود و فریاد الهی انت
یا علی برآورد تا آنکه شمشیر هشتصد نفر سوار بدرک واصل نمود در آن وقت
گرد و غبار عالم فرا گرفت بهمینکه گرد و غبار فرو نشست فریاد وا ولداه
وا مهجة قلباه وا قرة عیناه از دل پر درد برکشید بقسمی احوال آن
حضرت منقلب شده بود که شمشیر برکشید و در میان ایشان افتاد و این
قدر از آن اشرار را بدرک واصل کرد که خون مثل سیلاب جاری شده بود
آن فریاد برزد یا علیا یا علی اخی علی الدنیا بعدک العفی در آن ... بر جسد
غرقه بخون علی اکبر سیم وقتیکه بمیدان اشقیا آمد و الزرقه دون ... نظر
مینمود و الله زبان بسبب علی ... و ... گران ... چنان ...
غیظ و غضب بکلام اشقیا بر آن سرور ... که بر ایشان حمله کرد
و از حمله آن سرور دو هزار نفر فرار کردند و هفت صف از ایشان بدرک واصل
نمود آنها متفرق شده ... فرار کردند اکثر مجروح و بعضی مقتول
و بقیه فرار کردند که سرشکسته لشکر برگشت بکوفه رسید

... بیاد صوفی ...
عبد ... عبد ...
... ادعو الرعاع ...
... مزاحم صوالحو ... ... رده

مقرر شد ... در زمان ... سلطان
محمد ... اسد ... محمد علی باشه
... پهلوان حبیب باشه
... و دیگر ... ادعا ... نمایند
بتاریخ ۲۹ شهر شوال ۱۲۳۲

حبیب الله ... ایست

غافل از روح برین عاشقی
گاه برلب گه ببوسی عاشقی

گاه برداد این عاشقی
گر یقینی دانم من عاشقی

ملیت آدم زچه هیئت ...
از چه رضوان ...

بتکده در دیر برهمن ز تو
... وادی ایمن ز تو

لعبت چینی و بت ارمن ز تو
گر تو توئی من کیم ای من ز تو

من شده و آمده بر جان من

صورت دیگر ز هیولای من

[illegible]

بیدار کل هیچ ... آنها ... سخن   زود دیوانه و سرمست دویدیم از پی   دیدیم از و ... همه دیوانه و مست

سخن ... اگر ... دار کش   نارسیدیم ... مند و ... کش   و ز نقاب ... آمده درویش

[illegible]

در کعبه و سومنات ماییم
عالم صفتند و ذات ماییم

[illegible]

در هر نفسی بیرون بینا   مستیم خراب و لا ابالی   در خلوت خاص همدم عشق

گاه بزبان ایزد و آنیم   از خلق کناره در نیا نیم   با ستیه آخر الزمان نیم

در کعبه و سومنات ماییم
عالم صفتند و ذات ماییم

[illegible]

در کعبه و سومنات ماییم   رو هست ... کن   در ویله و دار ...

عالم صفتند و ذات ماییم   ... در بقا کن   نظاره صورت خدا کن

[illegible]

در کعبه و سومنات ماییم
عالم صفتند و ذات ماییم

[illegible]

انکه ز لطف ... عشق   زلفش باره ... آورده ... در آینه دید عکس ...

آوازه ... در ایام   دید اول کار تا بانجام   افتاد ... زلف ... در دام

[illegible]

[illegible]

بازبور زهد مو شکستیم   تسبیح یکایک ره فکندیم   موی ز بیبان کشیدیم

در میکده سر نهان نشستیم   زنار ز زلف یار بستیم   بند دل زاهدان گسستیم

[illegible]

هرگز ز سیر بتخ الا خوش انکه براه کفر و ملتش   شیخ ز صرواد ثبت   در کعبه و صومعات مائیم

ناکه این طلسم لا ...   کم کرده ز شوق دست پا ...   نشناخته اگر تو ما ...   عالم همه فنده ذات مائیم

[illegible]

گر چه خاتم تکند بر فاتم   چه قضا از تو در ظهور آید   تیغ گردن کشان یکایک سیاه

کشت خالی باسم تو افلاک   بر فتنه جسم مردان بر خاک   سر هر سرکشی تو را افتراک

[illegible]

مقتدای ظواهر احکام   آمران اوامر عتبا   حامدان محامد محمود

قاضیان ادا قضا املاک   ناهیان نواهی سلاک   مشرکان ستنایک الشراک

[illegible]

بهروز اگر ز صفت زیبا
یعنی خلعت ... بنند

اگر بهروز ... ز آسمان بنند

یعنی خلعت ... بنند

... بنند

بهروز اگر لطف انشاء ثابتی | فرخطیب منابر افلاک | فرقدی اتکه | ملکر ذات
چو بلبل در عالم ... الحان بنند | فرحاطب ... افلاک | هست بر عرش ایزدی مساک

... زمان ... اعلام
... بنند

... بنند

... در زندان بنند

بهراه بسیف علی اگر نبود ر | اگر ذکر یا کونذر ... | علی اگر بهراه موسی نبود ر
غلامیش از چاه زندان بنند | به تجلیش روشن و چشمان بنند | عصا لیش بفرعون ثعبان بنند

... بنند

... بنند

... بنند

... بنز

... بنز

... بنز

... بنز

در یکی هست ... جز او | بار ... پرده از در و دیوار | شمع ... و افتاب بلبله
وحده لا اله الا هو | در تجلی هست ... الابصار | روز ... روشن و تو در شب تار

... بنز

... بنز

... بنز

... بنز

همرو پا ... انجا شو | هم ... پا برهنه ... شو | هم دوران سر برهنه تو
سر ز ملک ... کران ... | پای بر فرق فرقدان ... | بر سر از عرش ...

... بنز

... بنز

[illegible]

بکشم او عدم خود جوا از آدم   بنبود اگر حیدر اندر ولایت   بنبودی اگر ذو الفقار [illegible]

اگر خلعت شاه مردان نبینه   هدایت کسی از اهل ایمان نبینه   مه مهر و چرخ تابان نبینه

[illegible]

تا بکجا به سر ما پیر رسد   باز بیا ای [illegible] که کجا   این ره [illegible] منزل

دست او ملوم به انتظار   هر شعر ایشان نماند یار   مرو [illegible] اگر چاه و چه [illegible]

[illegible]

[illegible]

دل که هست به جانم آید ده · درخت هیچ همچو از آتش در دل · کعبه خندان ره بی بال · بیکس

وحده لا اله · ان ازو خوش · آه اگر از چشم خضر چشمه وش · سند کعبه لبان زبان نوش

[illegible]

[illegible]

باده خواران کشیده صف به صف · سخن تو با من ... لیک · پیر را کجا در کف ...

چو به جهت نشسته ... · پاسخ ... · پاره ... بیت باده ...

[illegible]

دریکه هست عافیت دانم در طلب بدلبری نرسد آنکه دارد بتار زنار ست

وحده لا ... ام بکمند کف ایدل بدام تو وزنید هر سر موی جدا بیوند

از فراق دوست مشکل بیوند
که بیشتر ... بند از بند

وز دهان تو ... فتنه

۱۲

۲۱۰۳۹۶